

کتاب بحران در علم اروپایی و پدیده‌شناسی استعلایی در برگزیده آخرین دیدگاه‌های هوسرل درباره فلسفه و علم معاصر است. به گمان بسیاری از مفسران آثار هوسرل این کتاب تصویرگر آرای نهایی هوسرل درباره مضامین مطرح شده در کتاب فلسفه به مثابه علم متقن «پدیده‌های سه‌گانه»، «فلسفه نخستین»، «روان‌شناسی پدیده‌شناختی»، «تأملات دکارتی» و غیره است. در این کتاب ما با رویکرد خاص هوسرل درباره سرآغاز و خاستگاه اولیه علم و نیز معنای آغازین آن آشنا می‌شویم.

هدف هوسرل در این بازگشت تاریخی، بررسی ماهیت علم و دگرگونی آن در دوره‌های مختلف تاریخی از جمله دوره رنسانس است. دوره‌ای که از نظر او به ریاضی شدن طبیعت و جایگزینی پنهانی جهان حقایق مثالی شده به جای تنها جهان واقعی منتهی و از سوی دیگر روش علم طبیعی به عنوان الگویی برای سایر علوم در نظر گرفته شد. افزون بر این، هوسرل در کتاب بحران با تأملی تاریخی به بسط مفهوم جهان زندگی و علل ناکامی فیلسوفان دیگر در بسط و گسترش محتوای این مفهوم می‌پردازد، مفهومی که از نظر او سرچشمه اعتبار همه بداهت‌های ممکن علوم و ریشه شناخت عالم عینی و علمی است. بدین ترتیب کتاب بحران از یک سو نمایانگر مفهوم علم و نسبت آن با فلسفه (پدیده‌شناسی استعلایی) و از سوی دیگر ترسیم‌کننده جهان زندگی و نسبت آن با ایده علم است. با نگارش کتاب بحران در علم اروپایی و فلسفه پدیده‌شناختی، هوسرل پدیده‌شناسی را به تأمل در ساحت جدیدی وادار کرد. ایده آیسلم استعلایی که در آغاز بیشتر مقنون هویت ریاضی و جهان‌های مثالی و محض بود. از این پس دریافت که جهان‌های فرهنگی و اجتماعی نیز نه تنها می‌توانند موضوع پدیده‌شناسی استعلایی قرار گیرند، بلکه چه بسا الگوی مناسب تری برای درک مسائل تقویم فراهم کنند.^۱

بر این اساس می‌توان اذعان کرد که مضامین مندرج در کتاب بحران، به دلیل گستره مفهومی و هم‌چنین تحلیل‌های نهایی هوسرل، از این کتاب اثری خاص و پرفروغ می‌سازد، اثری که جامعه ایرانی و مراکز علمی آن سال‌ها به دلیل فقدان ترجمه آن، با این اثر ناآشنا بودند. اما دیرگاهی نیست که ترجمه بخش‌هایی از این کتاب توسط نشر گام نو و با برگردان «غلام عباس جمالی» به انتشار درآمده است. در مجله کتاب ماه فلسفه (شماره ۲۹، بهمن ۱۳۸۸) مقاله‌ای تحت عنوان «بحران در بحران» به قلم «علی رضا صادقی» نگاشته شد که هدف آن نقد ترجمه این اثر و مطابقت متن انگلیسی با متن فارسی آن بود. پس از چاپ این مقاله، مترجم نیز نقدی بر مقاله «بحران در بحران» نوشت و موارد نقد شده از سوی منتقد خود را یکسره نا کارآمد، جزئی، غیر پدیدار شناسانه، ابتدایی و دانش‌آموزی و شتر گاو پلنگی نامید و بر این اساس مدعی شد که «منتقد آنچه را که به عنوان ترجمه غلط و غیره ارائه کرد، اساساً نه مشکل است و نه غلط، بلکه زبانی ادبی دقیق، قوی و فلسفی به کار گرفته شده است که به یک معنا کم سابقه است.»^۲

در این جستار در ابتدا سعی من بر این است تا عباراتی را از خود کتاب ذکر نمایم تا خوانندگان خود در مورد ادعای مترجم کتاب و صحت و سقم گفتار او به داوری بپردازند.

در اینجا ذکر این نکته ضروری است که جملات فارسی ذکر شده، فارغ از متن انگلیسی آنها آورده می‌شود و دلیل این امر نیز مدعای خود مترجم است که بر اساس آن وی مدعی شده است که ترجمه‌ای تحت

بحران در محاق

سینا بامداد

اشاره: آقای علیرضا صادقی در ویژه‌نامه هوسرل کتاب ماه فلسفه به نقد و بررسی کتاب بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی ادموند هوسرل ترجمه آقای غلامعباس جمالی، پرداخته بود. مترجم محترم نیز در مقاله خود با عنوان در باب تمهیداتی بر هر ترجمه، درصدد برآمد تا به انتقادات مطرح شده پاسخ گوید. نوشتار حاضر نقدی است بر پاسخ یاد شده.

کتاب ماه فلسفه

هوسرل رویکردی خاص به روان‌شناسی داشت و آن را چنان‌که مترجم کتاب بحران فرض کرده است، عامل بحرانی علم‌اروپایی در نظر نمی‌گرفت، بلکه تنها به این اشاره می‌کند که روان‌شناسی نیز در کنار سایر علوم بر حسب الگو قرار دادن روش علوم طبیعی خود دچار بحران شده است و نه این‌که خود عامل بحران است.

لفظی ارائه نکرده و بیشتر بر اساس تفسیر متن پیش رفته است که اگر چنین است، پس چرا او از ترجمه پیشنهادی منتقد (آقای صادقی) انتقاد می‌کند و آن را ترجمه ای تحت‌اللفظی و انطباقی می‌نامد؟! زیرا که بدیهی است که اگر معیار، تفسیر متن باشد، ترجمه آقای صادقی نیز تفسیر او از متن بحران می‌باشد و دیگر خطاب کردن ترجمه او با عنوان ترجمه ای «شتر گاوپلنگی» چه معنا دارد؟! (تناقضی که خود مترجم بحران از آن ناآگاه است).

حال به جملاتی می‌پردازیم که از نظر مترجم کتاب «زبانی ادبی، دقیق، قوی و فلسفی و به یک معنا کم سابقه است».

۱. ما می‌گوییم این علوم درباره نیازهای بسیار مهم و ضروری ما چیزی ندارند با ما بگویند. پرسش‌هایی را که انسان چون سوزاننده‌ترین پرسش می‌باید صرف نظر می‌کند.^۲

۲. همیشه این چنین نبوده است که علوم به طور متقنی حقیقت را در معنایی عینی بنیان‌گذاری کند که بر علوم تحصیلی زمان در ملاحظه روش غلبه کرد و به اساسی برای پشتیبانی و پذیرش گسترده فلسفه و اصالت تحصیلی منطقی بدل گردید. به طور خاص پرسش‌های انسان هیچ وقت از قلمرو علم قدغن نشده است.^۴

۳. از این منظرگاه این جهان و انسان باید به تنهایی به جهان و انسانی که عقل ذاتی آن است، غایت و بالاترین اصلش خداست، بازشناسی شود.^۵

۴. اگر بشریت اروپایی با چنان روح با شکوهی زنده و از سعادت برخوردار شد، به سبب این‌که عقیده الهام بخش فلسفه جهانی و مطلق را از دست داد، نتوانست حیات و سعادت خویش را که در سایه آن فلسفه کسب کرده بود، حفظ می‌کند.^۶

۵. بنابراین بحران فلسفه به طور ضمنی برای همه علوم مدرن به مثابه شاخه‌های همه شمول فلسفی اشاره دارد.^۷

۶. اگر این ادعا (فلسفه قرن نوزدهم) درست که عقل در واقع به خودش روشن می‌شود.^۸

۷. آیا این عقل‌گرایی سرانجام مایل نیست به اندیشه‌های دیگران گوش فرا دهد. اگر چنین نمی‌کند عقل‌گرایی بدی است حتی بدتر از عقل‌گرایی قدیم.^۹

۸. آیا این عقلانیت به واسطه ذات سست و تار عنکبوتی خویش از مبارزه ای سفت که روشن کند داده واپسین را... هدف‌ها و جهت‌یابی را که آن‌ها به تنهایی می‌توانند به طور عقلانی و حقیقتاً تجویز شوند، طفره نمی‌رود.^{۱۰}

۹. همین طور (از طریق تأملات مذکور) ما آگاه شدیم از کلی‌ترین شیوه فلسفه ورزیدن انسان و نتایج آن در کل معنی وجود انسان، سپس ما در فلسفه ورزی خویش - چگونه می‌توانیم از آن اجتناب کنیم؟ - دارای وظایف معینی برای بشریت هستیم.^{۱۱}

۱۰. از دکارت به بعد ایده جدید بر کل روند نهضت‌های فلسفی حاکم و به صورت انگیزه درونی، در پشت همه کشش‌های فلسفی تبدیل شد.^{۱۲}

۱۱. اندیشه ما این است که گام به گام تا بی‌نهایت از طریق مفهوم‌ها، قضایا، استنتاج‌ها و استدلال پیش برویم و تنها کشف کنیم آنچه را که پیشاپیش این جاست، در حقیقت آن چه پیشاپیش به طور در خود وجود دارد.^{۱۳}

۱۲. از این پس، در سایه گستاخی و ویژگی اومانسیسم و ایده اصالت بشر جدید، این ایده آل بزرگ علمی به سرعت قالب شد و پیشی گرفت که در معنی جدید، عقلانی و همه شمول است. یا ترجیحاً ایده ای با کلیت نامحدود از آن چه هست در کل و به طور ذاتی، «وحدتی همه در برگیرنده عقلانی» است که می‌تواند به کار برده شود.^{۱۴}

۱۳. در این جا آنچه را که به گالیله آشکار شد و اندیشه او را انگیزت بدون این‌که اظهارنظری کرده باشیم، توصیف کردم.^{۱۵}

۱۴. به همین منظور روشن سازی ساختار اندیشه گالیله نه تنها باید نحوه ای را که او می‌اندیشد احیا کند، بلکه باید همین طور آنچه او را انگیزت، بازسازی شود و همین طور ضروری است آنچه به طور ضمنی سبب می‌شد تا او الگوی ریاضی را به عنوان الگوی راهنما یا راهبرد در نظر داشته باشد آشکار شود.^{۱۶}

۱۵. در این صورت همیشه افق گشوده ای از پیشرفت‌های قابل تصور داریم، بدون این‌که در روابط درونی ضروری میان علائق انسانی و پیشرفت تکنولوژی ضمن این‌که امر مهم و لازمی است، باریک شویم.^{۱۷}

۱۶. روش شناسی هندسی اجرایی یک و - در نهایت - همه اشکال هندسی را متعین می‌کند. با شکل‌های اساسی به مثابه روش‌های اولیه، تعیین شروع می‌شود.^{۱۸}

۱۷. بنابراین برای اولین بار ریاضیات نشان داد تعداد نامحدودی از ایزه‌های نسبی - ذهنی هستند که تنها به طور مبهم اندیشیده می‌شوند و به صورت کلی بازنمایی می‌شوند، با روش جامع ما تقدم به طور ایزه‌کنی قابل تعیین هستند و می‌توانند به طور بالفعل به مثابه متعین شده در خود اندیشیده شوند یا به طور دقیق تر به مثابه نامحدودی که پیشاپیش به صورت در خود و در ملاحظه به همه ایزه‌هایش، صفات این ایزه‌ها و نسبت‌هایشان در پیشرفت دائم متعین می‌شود.^{۱۹}

۱۸. البته اگر طبیعت عقلانی - علمی جهان، اجسامی است که در خود وجود دارد، که در این وضعیت تاریخی یقینی گرفته شدند - سپس این جهان - در - خود (جهانی که به پیشینیان ناشناخته بود) باید جهان دو بخشی ویژه ای باشد.^{۲۰}

۱۹. آیا وجود عقلانی حتی صرفاً به مثابه طبیعت، به منظور این‌که در همه حال قابل تفکر باشد مستلزم نظریه عقلی و ذهنیتی نیست که آن را متحقق می‌کند؟ سپس آیا طبیعت در حقیقت، جهان - در - خودی نمی‌باشد که خداوند به مثابه موجود مطلق عقلانی مستلزم می‌کند؟^{۲۱}

۲۰. کسی نمی‌تواند فیزیک را یا فیزیک دانان آن ترک کند مثل این‌که حقیقتاً سیستم کاملی است و به متخصصان روان‌شناسی، وظیفه توسعه سیستم عقلانی مناسبی را با نظر روان‌شناسی ثنویت‌گرا واگذار می‌نماید.^{۲۲}

۲۱. وحدت هدفی که همه نسل‌های فیلسوفان را با یکدیگر پیوند می‌دهد و از طریق این معنای غایی‌جهتی برای همه کوشش‌های فردی و تحقیقات منظم سازمان یافته بر روی موضوعات یافته فراهم می‌کند.^{۲۳}

۲۲. این تحقیق باید معنی تاریخی مستور شده (آن قصد) را که در نظام مفهومی چون اثری غیر تاریخی مستور و رسوب کرده است، مجدداً احیاء کند. بنابراین محقق باید از طریق تأمل در ذهن خویش اسلاف خویش به پیش برود.^{۲۴}



حقیقتاً خیر یا عمل مربوط به عقل عملی) است؛ عقل در اینجا عنوانی برای همه مفاهیم و آرمان‌های مطلق، ابدی، فوق‌زمانی و بی‌قید و شرط معتبر است.^{۲۶}

از نظر هوسرل، محور چنین مفاهیم مابعدالطبیعی به طور قطع عقل است. زیرا در پرتو آن هر معنایی از جهان ممکن می‌شود و بر بنیان آن می‌توان به همه اشیا، ارزش‌ها و غایات معنا بخشید. هوسرل بر این گمان است که با ظهور عصر جدید و تزلزل تدریجی عقل، موجی از شکاکیت، انسان‌اروپایی را فراگرفت و مسیر واقعی عقل را تغییر داد. مسیری که از سرآغاز خود، ایده‌ال‌الای شناخت کلی از تمامیت آنچه را که هست، برای خود از پیش فرض کرده بود. از نظر هوسرل، همین امر است که سبب دگرگونی شکل بندی روح انسان اروپایی و در نتیجه بحران بشر اروپایی می‌گردد.

«من نیز یقین دارم که بحران اروپا ریشه در عقلانیتی دارد که به کج راهه رفته است. اما نباید این امر را به این معنا دریابیم که عقل به طور کلی شر است یا این که برای هستی انسان به طور کلی اهمیتی ثانویه دارد. عقلانیت به این معنای والا و اصیلی که ما از آن سخن می‌گوییم به معنای آغازین یونانی آن که در دوره کلاسیک فلسفه یونانی به یک ایده آل تبدیل شد، بی‌تردید هنوز نیازمند روشن‌سازی‌های بسیار از طریق تأمل درباره خویش است. اما این عقلانیت باید در شکل بالغ و پخته‌اش برای هدایت تکامل ما فرا خوانده شود. از سوی دیگر ما بی‌درنگ می‌پذیریم (و ایده ایسم آلمانی مدت‌ها قبل از ما به این بصیرت دست یافته است) که مرحله‌ای از تحول خرد که در عقل‌گرایی عصر روشنگری جلوه گر شده است، خطا، گرچه خطایی قابل فهم بود.»^{۲۷}

از نظر هوسرل راسیونالیسم در دوره جدید یعنی از رنسانس تا به حال خود را به عنوان عقلانیت فلسفی معرفی کرده است، عقلانیتی که مشخصه اصلی فلسفه این دوره محسوب می‌شود.

اما از نظر هوسرل این عقلانیت در دوره جدید، شکل و ماهیتی پوزیتیویستی یافت و مفتون روش علوم طبیعی و ریاضی شد. به این ترتیب در این دوره عینیت‌گرایی با روش خاص خود و بدون توجه به ذهنیتی که علم را محقق می‌رساند، به حذف آنچه که ذهنی است پرداخت و آنچه را که درباره واقعیت‌های خارجی صادق است، به همان نسبت به امور روحی و روانی تعلیم داد. رسوخ چنین تفکری در غرب، یعنی گرایش به عینیت‌گرایی و تحلیل صرفاً فیزیکی پدیده‌ها، خود سبب انحطاط عقل (که به همه چیز معنا می‌بخشید) گردید؛ انحطاطی که با رویکرد بشر جدید اروپایی به دلیل سوء تعبیرهای خاص‌اش از مفهوم عقل پدید آمده بود و همین سوء تعبیرها بود که او را به «عینیت‌گرایی» و طبیعت‌گرایی متمایل و از عقل‌گرایی که نقش عمده‌ای در استقرار اولیه فرهنگ اروپایی داشت، دور کرد.

بدین ترتیب مطابق با دیدگاه هوسرل بشر اروپایی برای رفع این بحران راهی جز این ندارد که دوباره از روح فلسفه سر برآورد تا از این طریق بتواند به سرچشمه اصیل عقل‌گرایی که معطی معنا به همه ارزش‌ها، غایات و آرمان‌های مطلق است، باز گردد.

بر این اساس ماهیت روان‌شناختی علوم جدید آن چنان که مترجم کتاب به دلیل سوء فهم جدی خود فرض کرده است، علت بحران نیست. زیرا که علت بحران انحطاط عقل، فروپاشی آرمان فلسفه کلی و تسری روش علوم طبیعی - ریاضی بر سایر علوم است.

۲۳. اما مهم نیست که دقیقاً چگونه می‌توانیم از طریق تحقیق تاریخی درباره چنین خودتفسیری آگاه شویم. (حتی درباره کل سلسله فیلسوفان) اما به این شیوه ما درباره هدف واپسین همه‌ی این فیلسوفان، آن چه در وحدت درونی قصدی آن‌ها پنهان است و وحدت تاریخ را تأسیس می‌کند چیزی نمی‌آموزیم. تنها در تأسیس نهایی آشکار می‌شود. تنها از طریق آن می‌توانیم جهت وحدت همه فلسفه‌ها و فیلسوفان گشوده شود.^{۲۵}

تحلیل محتوای کتاب بحران

مترجم کتاب بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی در بخش دیگری از مقاله خود، به تحلیل به گفته خود «امهات و کلیات کتاب» بحران اشاره می‌کند و در صدد است تا از این طریق کتاب بحران را مورد تحلیل قرار دهد. این تحلیل محتوایی از سوی مترجم کتاب در هفت بند ذکر می‌شود و به عنوان گزاره‌هایی مربوط به کتاب بحران که شکل دهنده ماهیت آن است، قلمداد می‌گردد. راقم این سطور در اینجا تنها به دو گزاره از هفت گزاره مترجم کتاب می‌پردازد و این دو، بند (ع) و (غ) است. در ابتدا به بند (ع) می‌پردازیم که مترجم بیان می‌کند که ماهیت روان‌شناختی علوم جدید یکی از بسترهای اساسی و بنیادی بحران است و طرد این بستر، حل بحران را ضمانت می‌کند. آنچه که از این عبارت می‌توان دریافت، این است که ماهیت روان‌شناختی علوم جدید حل بحران پیش آمده از نظر هوسرل را تضمین می‌کند. این گفتار عجیب و شگفت بدون هیچ ارجاعی به کتاب بحران بیان می‌شود و اساساً هیچ نسبتی با گفته‌های هوسرل نیز ندارد.

بر اساس گزاره‌ی فوق این نتایج حاصل می‌شود:

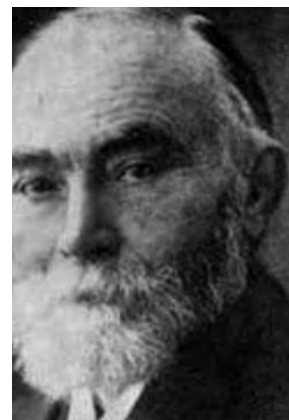
۱. علوم جدید ماهیت روان‌شناختی دارند.
۲. بحران پیش روی انسان اروپایی به دلیل ماهیت روان‌شناختی علوم است.

۳. ماهیت روان‌شناختی علوم یکی از بسترهای اساسی بحران است و در صورت رفع ماهیت روان‌شناختی علوم، بحران نیز حل می‌شود.
از بند (۱) این نتیجه حاصل می‌شود که فیزیک، زیست‌شناسی، شیمی، ریاضی، نجوم و غیره همه طبق تفسیر مترجم کتاب، ماهیت روان‌شناختی دارند. به این معنا که به عنوان مثال فیزیک که با مقوله حرکت و همچنین نجوم که با اجرام آسمانی سر و کار دارد، در کنه خود ماهیتی روان‌شناختی دارند؛ و در همه علوم فوق‌الذکر جوهره‌ای از روان مستتر است! (تفسیری شگفت و منحصر به فرد)

بند ۲ حاکی از این امر است که بحران انسان اروپایی ریشه در ماهیت روان‌شناختی علوم دارد و ماهیت روان‌شناختی علوم است که زمینه‌ساز بحران است. این تحلیل نیز نشان از ناآشنا بودن مترجم کتاب با محتوای کتاب بحران است. اما در این بخش به طور کلی می‌توان گفت که ایده فلسفه به مثابه علم عام در دوره جدید دست خوش دگرگونی شد و تنها معنای صوری یک علم جامع و فراگیر را یافت. در این دوره بشریت جدید اعتقاد خود به آرمان فلسفه عام را از دست داد؛ آرمانی کلی که فروپاشی آن به منزله فروپاشی اعتقاد به عقل بود.

«در صورتی که عقل محتوای روشن نظام‌های مربوط به معرفت (یعنی معرفت عقلانی اصیل) مربوط به ارزش حقیقی و اصیل (ارزش‌های اصیل به عنوان ارزش‌های عقل) و مربوط به عمل اخلاقی (عمل

کتاب
بحران در
علم اروپایی
و پدیده‌شناسی
استعلایی
در برگیرنده
آخرین
دیدگاه‌های
هوسرل
درباره فلسفه و
علم معاصر
است.



پس از انتشار کتاب فلسفه حساب آموزه های روان شناختی هوسرل مورد انتقاد قرار می گیرد. از نظر فرگه تحویل ریاضیات به روان شناسی و تفسیر آن بر پایه رویکردهای روان شناختی گرا امری نادرست و اشتباه است. در هر حال انتقادات فرگه به روان شناسی گرای هوسرل مؤثر واقع شد و او از انتشار جلد دوم کتاب فلسفه حساب منصرف گردید.

بند ۳ نیز در پیوند با بند ۲ مطرح می شود. در این مورد نیز مترجم به خود تفسیری ابتدایی و خام اتکا می کند و بدون هیچ ارجاعی به آثار هوسرل، رفع بحران را در صورت طرد ماهیت روان شناختی علوم در نظر می گیرد، تفسیری که در فوق به اندازه کافی درباره عدم اعتبار و صحت آن توضیح داده شده است.

اما روان شناسی که در این سه گزاره سخن از آن بود و مترجم نیز بسیار علاقمند به آن است در فلسفه هوسرل دارای چه جایگاهی است، رویکرد هوسرل در مورد این علم چگونه است؟ و آیا اساساً روان شناسی فی ذاته می تواند علت بحران علم اروپایی باشد. به طور کلی می توان بیان کرد که هوسرل در دوره اقامت در دانشگاه هاله بسیار تحت تأثیر گفتارهای کارل اشتومپ درباره روان شناسی قرار می گیرد و آموخته هایش از او به نگارش رساله اش درباره «مفهوم عدد، تحلیل های روان شناختی» منتهی می شود. هوسرل پس از این کتاب نیز در سال ۱۸۹۱ کتاب فلسفه حساب را منتشر می کند و تحت تأثیر استاد خود برنتانو به تحلیل مفهوم عدد بر پایه عناصر روان شناختی می پردازد.

پس از انتشار کتاب فلسفه حساب آموزه های روان شناختی هوسرل مورد انتقاد قرار می گیرد. از نظر فرگه تحویل ریاضیات به روان شناسی و تفسیر آن بر پایه رویکردهای روان شناختی گرا امری نادرست و اشتباه است. زیرا که عدد نه ویژگی اشیا و نه امری ذهنی (آن چنانکه هوسرل فرض کرده بود) بلکه خاصیت مفهوم است. در هر حال انتقادات فرگه به روان شناسی گرای هوسرل مؤثر واقع شد و او از انتشار جلد دوم کتاب فلسفه حساب منصرف گردید.

در سال ۱۹۰۱-۱۹۰۲ هوسرل کتاب پژوهش های منطقی را منتشر کرد و در این کتاب، وی از دیدگاههای روان شناختی پیشین خود که مبتنی بر تفسیر روان شناختی از ریاضیات و منطق بود، دست کشید و به انتقاد از طبیعت گرای و به تبع آن روان شناسی مبتنی بر علم طبیعی پرداخت.

روان شناسی ای که هیچ چیز جز طبیعت فیزیکی را در نظر نمی گرفت و حتی تمام اصول صوری، منطقی تفکر را نیز به مثابه قوانین طبیعی تفکر لحاظ می کرد. این رویکرد بعدها نیز در آثار دیگر هوسرل تداوم یافت. در آثاری همچون ایده های سه گانه، فلسفه به مثابه علم متقن، بحران و... در این آثار هوسرل به انتقاد از روان شناسی تجربی که خود را علم اصیل و واقعی قلمداد می کند، می پردازد. «کنون روان شناسی از همه آنچه که در رویکرد طبیعی اش و نیز در تلاش خود می توانست و می بایست، چشم پوشی کرد تا از علوم طبیعی تقلید کند و موضوع اصلی را به شیوه ی تجربی در نظر گیرد. روان شناسی در تأملات طاقت فرسا و اغلب بسیار موشکافانه اش درباره امکان های تجربه روانی - فیزیکی، در طراحی برنامه های تجربی مربوط به آزمایش، در ایجاد ابزارهای عالی، در کشف سرچشمه های خطاهای ممکن و غیره، باز هم با این همه از این غفلت کرد که این پرسش را به طور عمیق تر پی گیری کند که چگونه و از طریق چه روشی این مفاهیم که در احکام روان شناختی به طور ضروری حضور دارند، می توانند از مرحله ابهام و آشفتگی به مرحله ی وضوح و اعتبار ایزکتیو در آیند. روان شناسی از تأمل بر این نیز غفلت کرد که چه طور امر روانی به جای این که باز نمایی از طبیعت باشد، بر عکس دارای ماهیت خاص خود است که پیش از هر امر روانی - فیزیکی به طور متقن و با شایستگی

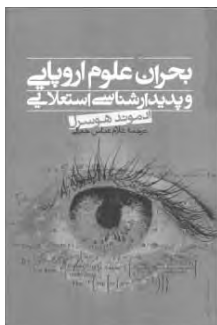
کامل مورد پژوهش قرار می گیرد. بنابراین آن چه تاکنون روان شناسی تجربی را از سرآغازهایش در قرن هجده به طور مداوم دچار اشتباه کرده است، تصور فریبنده روش علم طبیعی مبتنی بر الگوی روش فیزیکی - شیمی است.^{۲۸}

بر این اساس می توان اذعان کرد که روان شناسی مدرن با توجه به چنین رویکردی تنها به داده های تجربی توجه می کند و هر تحلیلی از آگاهی محض و بی واسطه را کنار می نهد. این روان شناسی همچنین بر اساس رویکرد طبیعی، حتی خود شناخت را نیز به شناخت امر واقع تحویل می کند و همه امور مربوط به یادآوری، ادراک، آگاهی و... را در پیوند روانی - فیزیکی و تفسیری کاملاً طبیعی گرایانه در نظر می گیرد. بدین ترتیب می توان بیان کرد که از نظر هوسرل روان شناسی در مسیر تاریخی خود، حتی آن هنگام که روان شناسی توصیفی در قرن ۱۹ از سوی برنتانو و دیلتای مطرح شد و این روان شناسی طرح تحلیل توصیفی از آگاهی و داده هایش را پذیرفت، باز هم از چارچوب رویکرد طبیعی خارج نشد. چرا که از نظر هوسرل موضوع روان شناسی توصیفی دیلتای محتوای حیات فردی روح، نسخ شناسی حالت های روح و نسبت های میان آنها بود. همچنان که مفهوم این روان شناسی از نظر برنتانو نیز کشف قصدیت به عنوان خصلت بنیادی «پدیده های روانی» خصلت واقعی متعلق به «من طبیعی» که در جهان داده شده، باقی می ماند، است.

به این ترتیب مطابق با دیدگاه هوسرل این نوع روان شناسی نیز در محدوده رویکرد تجربه گرایانه باقی می ماند و به ضرورت پرداختن به یک آموزه های استعلایی از آگاهی اشراف نمی یابد. درک چنین وضعیتی در مورد روان شناسی تجربی، سرآغاز سمت گیری هوسرل به سوی نوعی روان شناسی ایده تیک است که اولین وظیفه آن کشف ذات آگاهی است. از نظر هوسرل روان شناسی ایده تیک از آنجا که با ایدوس حیات روحی یا آگاهی مربوط است به این معنا با کلیات و ضروریات ماهوی یا حقایق ایده تیک سروکار دارد، حقایقی که مستقل از امر تجربه شده، ساختار ماهوی خود را دارند و به این لحاظ از خصوصیت پیشینی برخوردارند. هوسرل بر این باور است که روان شناسی ایده تیک بر اساس روش شهودی و توصیفی محض خود می تواند به سر منشأ روان شناختی هر پدیده ی روانی دست یابد و با محوریت قصدیت آگاهی به تحلیل پدیده شناختی - روان شناختی روان بپردازد.

«از سوی دیگر، مهمترین بخش پژوهش های پدیده شناختی به یک روان شناسی قصدی پیشینی و محض (یعنی فارغ از هر جنبه ی روان تنی) تعلق دارد به همین روانشناسی است که ما بارها اشاره کرده ایم و گفته ایم که این روان شناسی با تبدیل رویکرد طبیعی به رویکرد استعلایی «انقلاب کپرنیکی» را میسر می سازد که به لطف آن این روان شناسی معنای جدید یک جهان نگر استعلایی و تماماً ریشه ای را کسب می کند و همین معنا را به همه تحلیل های پدیده شناختی - روان شناختی تسری می دهد.»^{۲۹}

بدین ترتیب می توان مشاهده کرد که هوسرل رویکردی خاص به روان شناسی داشت و آن را چنان که مترجم کتاب بحران فرض کرده است، عامل بحران علم اروپایی در نظر نمی گرفت، بلکه تنها به این اشاره می کند که روان شناسی نیز در کنار سایر علوم بر حسب الگو قرار دادن روش علوم طبیعی خود دچار بحران شده است و نه این که خود



معمول در زمره علوم مثبت قرار گرفته اند، یعنی علوم انسانی انضمامی، مشابه است. به هر حال این تشابه و به خصوص قرائت علوم انسانی به علوم مثبت بر استنتاج جدلی که به ایده آل دقت در علوم طبیعی باز می گردد، مبتنی است.» (ص ۶۰)

ترجمه منتقد:

«چنان که پیداست مشابه همین امر درباره گروه عظیم دیگری از علوم که طبق معمول آنها را جزء علوم تحصلی به حساب می آوریم یعنی برای علوم انسانی انضمامی صادق است، اما ممکن است این علوم نسبت مناقشه انگیزی با آرمان دقت علوم طبیعی داشته باشند. (یعنی) مشکلی که در ضمن حتی شامل نسبت رشته های بیوفیزیکی (رشته هایی که به طور انضمامی علمی طبیعی هستند) با رشته های علوم طبیعی نیز که به لحاظ ریاضی دقیق اند، می شوند.»

از نظر آقای جمالی ترجمه این پاراگراف منتقد مانند ترجمه های قبلی منتقد، نه تنها فاقد انسجام و بدون ارتباط با صورت حاکم بر بحران است، بلکه اساساً فاقد معنی است. از نظر آقای جمالی اولاً سؤال می شود چه کسی علوم انسانی را جزء علوم تحصلی به حساب می آورد، هوسرل یا تحصیل گرایان؟

اگر منظور منتقد هوسرل باشد، پس او کل معنی و منظور هوسرل را نفهمیده است. در ادامه آقای جمالی اظهار می کند که از نظر هوسرل، علوم انسانی با علوم طبیعی ریاضی دو پدیدار هستند که اساساً مبتنی بر روش ها و هدف های مختلف می باشند و این تحصیل گرایان هستند که علوم انسانی را همچون علوم محصل می نگریند.

بر این اساس می توان به چند نتیجه اشاره کرد:

۱. از نظر مترجم کتاب (آقای جمالی) این تحصیل گرایان هستند که علوم انسانی را چون علوم محصل در نظر می گیرند.
۲. هوسرل علوم انسانی را در زمره علوم طبیعی قرار نمی دهد.
۳. بر طبق نظر مترجم کتاب، علوم انسانی با علوم طبیعی ریاضی دو پدیدار هستند که اساساً مبتنی بر روش ها و هدف های گوناگون می باشند.

با مراجعه به متن می توان دریافت که در مورد گزاره (۱) کاملاً آشکار است که ضمیر مرجع فعل هوسرل است و مترجم در این مورد، مانند موارد دیگر دچار اشتباه شده است و این موضوع با چارچوب فلسفه پدیدارشناسی هوسرل نیز سازگار است.

در مورد گزاره (۲) باید اذعان کرد که اگر مترجم بحران، اندکی به ترجمه متن خویش می اندیشید، به سهولت درمی یافت که از نظر هوسرل علوم انسانی به لحاظ موضوع خود هم ردیف با علوم طبیعی قرار می گیرند. (در مطالب ذیل این امر توضیح داده خواهد شد.)

گزاره سوم نیز گویای عدم اطلاع کافی مترجم از صورت ابتدایی مبانی فلسفه هوسرل و تقسیم بندی علوم مورد نظر اوست. آنچه که در این مورد بدیهی است، عدم فاصله گذاری هوسرل میان علوم انسانی و علوم طبیعی است.

در توضیح مطالب فوق این گونه می توان بیان کرد که هوسرل علوم مختلف را در سه طبقه متفاوت قرار می دهد که عبارت است از:

۱. علوم ماهوی
۲. علوم امر واقع
۳. علوم هنجار گذار^{۳۱}

عامل بحران است.

توضیح بند غ: مترجم کتاب در ادامه این بخش، در بند (غ) گذر از بحران را تنها در گذار از ساختارهای بنیادی مدرنیسم و تثبیت عصر پدیدارشناسی قلمداد می نماید.

در این بخش نیز مترجم کتاب دچار سوء تفاهم های اساسی درباره مبانی پدیدارشناسی هوسرل است. از نظر مترجم کتاب چنین به نظر می رسد که هوسرل ناقد مدرنیسم و اصول و مبانی آن است و به این دلیل گذر از بحران را به معنای گذر از مدرنیسم و شاید رسیدن به پست مدرنیسم می داند. (نکته عجیب در مورد این نظریه های عجیب مترجم، عدم استناد او به آثار هوسرل و یا مفسران صاحب نظر در زمینه پدیدارشناسی است.)

نخست باید دید که مدرنیسم چیست و آیا مبانی پدیدارشناسی با مدرنیسم در تعارض است؟

در ابتدا باید بیان کرد که طبق نظر شولت ساس (Shulte Sasse) مدرنیسم گرایشی است که از درون مدرنیته سر برآورده است و بدیهی است که مدرنیته نیز علی رغم اختلاف نظرهای مختلف به دوره رنسانس و انقلاب صنعتی و دگرگونی های اقتصادی و اجتماعی باز می گردد. مطابق با دیدگاه لیوتار و ویژگی مدرنیسم اتکابر چند اصل اساسی و بنیادی است:

۱. خرد باوری دکارتی و کانتی
۲. معنای نیوتنی طبیعت
۳. باور به حقیقت مطلق

با دقت در این سه گزاره می توان دریافت که عقل و انسان دو جزء جدایی ناپذیر مدرنیسم هستند. عقل دکارتی که قادر به شناخت پدیده ها است و انسان به مثابه سوژه که فاعل شناسا یا عامل معرفت درباره آنها است. به این ترتیب می توان دریافت که در دوره مدرن عقل که حامل حقیقت، وحدت، یقین و غیره است جایگاهی ویژه می یابد. همچنان که انسان به عنوان فاعل شناسا نیز سوژه مطلق هر شناختی قلمداد می گردد. این وضعیت در مورد پست مدرنیسم کاملاً برعکس است. بدین نحو که در پست مدرنیسم چندگانگی حقایق، عدم شناخت قطعی، کثرت، مغایرت و به طور کلی نسبی گرایی مبنا قرار می گیرد. حال باید دید که آیا پدیدارشناسی مورد نظر هوسرل با مفاهیم مدرنیسم در تعارض است. کسانی که حتی اندک آشنایی ای با پدیدارشناسی دارند به خوبی آگاهند که هوسرل از یک سو دو جزء اساسی دوره مدرن - یعنی عقل و سوژه - را به لحاظ شناخت مطلق، کاملاً می پذیرد و از سوی دیگر همواره از شناخت یقینی، بدهات مطلق، علم کلی، ارزش مطلق، حقایق یقینی و غیره سخن می گوید و به انتقاد از فلسفه جهان بینی، فلسفه طبیعت گرایانه و تاریخی گرایی که مروج نوعی نسبی گرایی هستند، می پردازد.^{۳۲} پس چگونه است که مترجم کتاب بحران، رفع بر بحران را در گذر از ساختارهای بنیادی مدرنیسم می داند؟

توضیح درباره ی پاراگراف شماره ۳ مترجم کتاب بحران: در این بخش در ابتدا ترجمه آقای جمالی را ذکر می کنیم و سپس ترجمه منتقد ایشان و در نهایت توضیح آقای جمالی درباره این پاراگراف را نقل می نمایم.

ترجمه آقای جمالی:

: «این وضع به وضوح به گروه بزرگ دیگری از علوم که به طور

از نظر هوسرل، علوم نوع اول، علمی پیشینی محسوب می شوند و بر اساس اصول موضوعه از قبل موجود خود، به تحلیل ماهوی پدیده ها می پردازند. در سطح بندی این علوم، علمی نظیر منطق، ریاضیات، هندسه و غیره جای می گیرند. از نظر هوسرل، این علوم با اعیان مثالی سروکار دارند و روش آنها نیز استنتاجی است.

اما در مورد علوم امر واقع، موضع هوسرل نسبت به سایر فیلسوفانی که به دسته بندی علوم پرداخته اند، متفاوت است. هوسرل در کتاب ایده پدیده شناسی به طور روشن در این باره سخن می گوید و در تمایزی آشکار به تبیین علوم طبیعی و ریاضی می پردازد: «بنابراین انواع علوم نوع طبیعی متولد و شکوفا می شوند؛ یعنی از یک طرف علوم طبیعت مانند علوم فیزیک و روان شناسی، علوم انسانی و از طرف دیگر علوم ریاضی، علوم اعداد، مجموعه ها، نسبت ها و غیره. علوم دسته اخیر نه با اعیان واقعی، بلکه با اعیان مثالی (ایده آل) سروکار دارند؛ این علوم با آنچه که فی نفسه معتبر است یا با چیزهایی که از همان آغاز ممکناتی غیره قابل تردیدند، سروکار دارد.»^{۳۲}

بدین ترتیب می توان مشاهده کرد که از نظر هوسرل فیزیک، روان شناسی و علوم انسانی جملگی در یک مرتبه قرار می گیرند و علوم ریاضی، علوم اعداد و هندسه در یک رده دیگر. اما از نظر هوسرل دلیل این که چرا علوم طبیعی هم شامل روان شناسی، فیزیک و علوم انسانی می شود، کاملاً روشن است. زیرا که این علوم با واقعیت های انضمامی جهان سروکار دارند و به وسیع ترین معنای کلمه «علوم طبیعت» نامیده می شوند. افزون بر این، «مبدأ عزیمت آنها نیز بر جهان از پیش داده شده و زمین از قبل موجود جهان تجربه استوار است. از دید هوسرل، در این حوزه ما با جهان عینی و طبیعت فیزیکی که همواره داده شده و از پیش موجود فرض شده، مواجه هستیم و بر مبنای بدهت تجربه جهان و در نظر گرفتن آن به مثابه بدهتی بی واسطه و یقینی حرکت می کنیم. به عنوان مثال در علوم انسانی ما مطالعه افراد، جوامع و نسبت آنها با جهان پیرامون خود را مورد پژوهش قرار می دهیم. همچنان که در علوم مربوط به امر واقع یا علوم طبیعی به بررسی و تحلیل واقعیت (جوهریت و علیت) در جهان مشهود می پردازیم. بدین ترتیب، آشکار است که در این بخش، مطالعه ما و جهان ما مورد نظر است. جهانی که ما خود را در آن می یابیم و در برگیرنده تمام اشیای طبیعی و ساخت های فرهنگی است.»^{۳۳}

بر این اساس، می توان دریافت که هوسرل، بر خلاف استنباط نادرست مترجم کتاب بحران، علوم طبیعی و علوم انسانی را از این جهت که علوم مربوط به اشیای واقعی هستند و یا با موجودات زنده با طبیعت روانی - فیزیکی سروکار دارند، علی رغم تفاوت موضوعات مورد مطالعه آنها، در یک طیف قرار می دهد و به این لحاظ هیچ تفکیکی را مابین آنها برقرار نمی کند.

در پایان باید گفت که آن چه ضرورت ترجمه دیگر بار کتاب بحران را ایجاد می کند، همین سوء برداشت های اساسی مترجم، آن هم به دلیل نآشنایی مترجم با فلسفه پدیده شناختی هوسرل است. در این جستار ما تنها به تحلیل سه گزاره مترجم پرداختیم که اگر جملات دیگر ایشان مورد نقد قرار می گرفت، این بحث تبدیل به بحثی مطول و دراز دامن می شد. افزون بر این باید این نکته را در انتهای این مقاله خاطر نشان نمود که انتشارات گام نور نیز می باید سهمیم در این کاستی

دانست که متنی دشوار را بدون ویرایش و ارجاع به متخصصان آن منتشر می کند و خود خواسته یا ناخواسته، زمینه لازم را برای انحطاط ترجمه فراهم می نماید.

منابع و مأخذ

هوسرل در متن آثارش؛ عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، تهران؛ ۱۳۸۴.
از مدرنیسم تا پست مدرنیسم، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، نشر نی، ۱۳۸۴.
فلسفه به مثابه متقن، ادموند هوسرل، ترجمه بهنام آوایی - سیاوش مسلمی، نشر مرکز، تهران؛ ۱۳۸۹

پی نوشتها

۱. هوسرل در متن آثارش، ص ۵۳۱.
۲. در باب تمهیداتی بر هر ترجمه، کتاب ماه فلسفه، ش ۳۲، صص ۹۷-۱۱۰
۳. ص ۶۲
۴. ص ۶۴
۵. ص ۶۵
۶. ص ۶۸
۷. ص ۷۱
۸. ص ۷۷
۹. ص ۷۷
۱۰. صص ۷۸-۷۷
۱۱. صص ۸۰-۷۹
۱۲. ص ۸۵
۱۳. ص ۸۶
۱۴. ص ۸۷
۱۵. ص ۸۹
۱۶. ص ۹۰
۱۷. ص ۹۱
۱۸. ص ۹۲
۱۹. ص ۱۰۰
۲۰. ص ۱۳۷
۲۱. ص ۱۳۷
۲۲. ص ۱۴۱
۲۳. ص ۱۵۰
۲۴. ص ۱۵۳
۲۵. ص ۱۵۴
۲۶. بحران، ص ۹.
۲۷. هوسرل در متن آثارش، ص ۵۴۹.
۲۸. فلسفه به مثابه علم متقن، صص ۴۱-۴۰.
۲۹. تأملات دکارتی، ص ۲۱۵.
۳۰. رک: فلسفه به مثابه علم متقن، ص ۱۸.

Ideas, A General introduction to pure.

phenomenology, p.31

۳۲. ایده پدیده شناسی، ص ۴۳.

۳۳. ایده علم از نظر هوسرل، کتاب ماه فلسفه، س سوم، ش ۲۹، ص ۱۰۲.